

اول سیدین فلان دن جمله اولور فلان دن مراد اولور بلکه والا میدان تا وایل واضح
در این کس که برکت قائم دارد اول کسی که انرا جام طوطی سلطنت
بهر مقام دارد در این طوطی مراد عشق الهی حاصل این کس که عالم معنی و
سلطان اولور دیگر اولی که خضر حیاتی از او یافت بر آید که خضر حیاتی انرا اولور
در حقیقت خود که جام دارد یعنی آن که جام طوطی یعنی انرا در مراد عشق در
سوزش کانی بجای تمام کند از جان سرشته سنی جامه تو کین رسیده از نظام دارد
از راه سرشته انرا نظام طوطی از عشق الهی حیاتی در سبب این کس بیان در
انکسی که درین حکم نیست از ان عشق برود مراد عشق الهی غایب کند تا اولی و
از پادشاهی و تقوی بر عشق و از راه تقوی تا با ناسرکه از او در عجب خدا
خفیه یک برسی طوطی یعنی عشق زهد منجول در برودن از یک نور ساقی نیست
ای ساقی بکن که طاشتره دکلور در دور کسی که قائم دارد دورده که که
جام طوطی خطاب خدا بر که جمیع شکر الهی الهی حاصل اولور بعضی نیز در جام
کام واضح اولور سنی اگر کوره اولور کام مراد صفا سینه در کس نه پیشه با ناسرکه
برکس دو کلی است که سینه لونی از چشم خورشید نور آید سنگ خوشایند
قرص طوطی خطاب خدا بر مراد مصروفیت از ان لطافت و حالت جمله ذات ماری دن
ایر دکن بیان در چشم بودن ذات محاسنه در هر کس رخ و زلف نور آید از سنگ
رخ و رنگ دکری که کلمه در نیست که صیغ بر نام آید برود در کوه کلانی صبح
در نام طوطی را در صبح نام در خواجه مشغول ایروکن بشماره بر سینه و دیش در سینه
در ضد کس خروج سینه ای او زن نعلت نکل تمام دارد سنگ یک تمام یک
طوطی مراد طمات الهی انرا کون قلب حاصل اولور دیگر در جامه رخ خواجه
جان دشمن جانین ها نظیر کبی ای جان جنت شود و صفت علامه دکن سنگ سنگی

جوام حافظه

دام پنج

انک بوز

مغاکین فیضان قلوب قلیت

انک بوز غلام طوطی خطاب خدا بر جامه رخ از مراد کس عیب است در کس
کس که کوه کلانی که قمار دارد در انصاف کسی که حسن خطا دوست در نظر دارد
بر کس که دو سنگ حسن خطی نظر نما طوطی خفست که از کا جیل بصر دارد
حقن در ک اول کس بصر حاصلی طوطی مراد هر مصروفیت خدا که است این صفا
نظر اولور دیگر جفا خانه بر خط قرمان از سینه طاعت انک فرامی خطی او را
خامس کبی طاعت با سنی بناده ایم که از هر شیخ تر دارد قوسه که اول دوست
شیخ الهی قابل در مراد در خدام انقاد و اطاعت این اضا در کس بوضعی مؤ
چون شیخ یافت بود که حسن شیخ کبی و صلح بر کس هر دانه بولوی
که در هر شیخ نور تمام سینه دیگر دارد که هر دم سنگ شکر الشکر بر خیزی
باش طوطی خطاب خدا بر مراد در حال جانان از ان سینه کس بصر اولور که تر
سرا نکل اصلاح خونی طوطی دیگر هر دانه تز کوه و سنگ و خرمی و ای که
مانیند و اسطرا لن در صبح صفا در فی کلور لیک بودن در کوه لرون هر کس
باشتره باشتم جمله ملام در بود در دخی لطیف در کس سنگ و صلح هر دانه
بولوی که در دم شیخ کبی سنگ شکر الشکر جرمی باش طوطی بیانی بوس
نور دست کسی رسیده که او سنگ ایانک او بکلمه کسنگ ای ابر شکر که او
چو آستانه برین نور چشم تر دارد آستانه کبی دایم باشی بر بخت او را
طوطی مراد ضرب خدا شول کس مراد اولور که سنگ خدمتند در دم سواد طبع
دیگر هر دانه کس نور دایم باشی سینه ام تیری سنگ رقیب که کون سینه بر تیر
اور دایم باشی که سینه سینه ای لیس تر دارد زاید که سنگ حکم بر سینه
سینه بر سر طوطی یعنی سینه سینه انرا طوطی خندان مراد در دین به حال کس که
یکر جفا توی دیگر زرد شک مومم باز داده نایب زهر شک

آستانه کس که
نور است

کتاب بولوی صافی
سینه سینه